

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من میباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن میباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

شعر از : مرحوم فیض محمد "عاطفی"

فرستنده : نازی نور "عاطفی"

28 جولای 2012

منازعه عسکر هراتی و کابلی

دو نفر عسکر شوریده حیات
هر دو سرگرم ملاقات شدند
راه شان از سرک شاه شهید
در سرک حریف زنان میرفتند
خورد در مزرعه یک ره بنظر
مردمان در سر این ترازه چمن
چون هراتی به تماشا پرداخت
یکی از کابل و دیگرش ز هرات
شاکوی از زحمت کارات شدند
بود تــــا قشله نقلیه پدید
داستانــــی ز جهان میگفتند
که در او سبز همیــــزد شبدر
جمع بودند به شبدر خــــوردن
خنده مسخــــره آمیز نواخت

بعد از آن چهــــره زردش بشگفت

به رفیقش نظــــر انداخت و بگفت

هراتی:

لایای مردم کــــابل همگی
که آگه گــــاو بخوره دم میکنه
می خــــورن شفتل و سوزن گــــلگی
تا به یک ماه شیر خــــور کم میکنه

کابلی:

او هراتی مگـ و ای گپاره
بان ای کتره و تقـ ریر خوده
د هـ راتت مه دیدم صد تاره
د غلور تروشت دیم (کاف) خوده

هراتی:

انه بیخـی تو کو دیوونه شدی
دهـ نه وا، چیشاره پت میکنی
یک کـ رته به سر بونه شدی
مرغ کوروک واری کوت کوت میکنی

کابلی:

اینه ای لـوده احمق را ببین
چشمش قیچ کرده مثل (سین) زاغ
ای غلور تروش خور کون لق ره ببین
باز هـ راتی و اقه کبر و دماغ

هراتی:

مگـ و آ بچه تو ایقدر چتبات
که حالـه به چیش تو سیخ میزنم
که نمانده به مه حـ وصله زیات
به ریش پیر تو ریـخ میزنم

کابلی:

چه میگی او زن قومت ره بگام
باش یک ره تفـ نگ ماشه کنم
گـله ای مرده و زنده ت ره بگام
د دهـ ان پدرت شاشه کنم

بعد ازین کل مکل و قال مقال
هـ ردو با مشت و لگد نرم شدند
مردم رهگـ نذر و دور و قریب
جـ نگ را ختم نمودند به زور
طـ رف قشله چوره می بردند
زد و خوردی شد و گپ گشت کشال
به لت و کـ وب و جدل گرم شدند
جمع گشتند به این جـ نگ عجیب
هـ ردو را تپله کنان از ره دور
به چنین جـ نگ تأسف خوردند

کابلی کیست، هراتی که بُود این نفاق‌یست کسه از جهل بُود

همه هم — دین و مسلمان هستیم

همه هم مذهب و اِخوان هستیم

تعدادی از اصطلاحات دری هراتی که به دری کابلی چنین میشوند:

لالا : برادر بزرگ

گلگی : گله وار

خور : خود را

کو : خُو

غلور تروش : غلور تُرش : هوسانه مشهور هراتی

دیوونه : دیوانه

بونه : بهانه

چیش : چشم ؛ چیشا : چشمها

ا بچه : او بچه

ایقدر : ایقدر، این قدر

پیر : پدر

کل مکل : کلکل، کل مکل، غالمغال، قال مقال، شور و غوغا